



درس آشنایی با رجال و درایه استاد سید مهتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مقدمات

تاریخ: ۱۵ آبان ۸۹

موضوع جزئی: سیر تدوین حدیث نزد اهل سنت

مصادف با: ۲۹ ذی القعدة ۱۴۳۱

جلسه: ۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

تا اینجا عرض شد که مسئله نقل حدیث در زمان خود پیغمبر اهمیت خاصی داشت تا جائیکه بعد از پیغمبر این مسئله به دلائل مختلف بیشتر هم اهمیت پیدا کرد به طوری که برای کسب یک حدیث بعضاً مسافرت های طولانی را انجام می دادند.

همانطور که عرض شد علاوه بر اهمیتی که به نفس نقل حدیث بود بعضی مسائل هم باعث شد که این مسئله یک اهمیت مضاعفی پیدا کند، انگیزه های مادی، دواعی نفسانی و اموری از این قبیل، برای اینکه آن موقع ناقلین حدیث در صدر توجهات بودند، مراجعه به آنها زیاد بود و خود به خود شهرتی برای آنها ایجاد کرده بود و این باعث شده بود که حتی زمینه هایی برای کسب درآمد فراهم شود یعنی مطامع مالی هم ضمیمه شد بر این جهت که نقل حدیث اهمیت پیدا کند که البته این امر باعث ورود کسانی که صلاحیت نداشتند به این عرصه شد، جعل حدیث، دروغ ها و اکاذیبی که در این زمینه پیدا شد داستان مستقلاً دارد که با ید به آن پرداخته شود.

اجمالاً اینکه برای نقل حدیث اهتمام زیادی قائل بودند و مسافرت هایی را در این زمینه انجام می دادند. نقل می کنند که مثلاً جابر بن عبدالله انصاری (م ۷۲ یا ۷۴ ه.ق) _ احادیث زیادی از پیغمبر نقل کرده و از کسانی است که بعد از پیغمبر عمر طولانی داشته است. البته او آخرین صحابی پیغمبر نبود، مثلاً انس بن مالک در بصره در سال ۹۱ ه.ق فوت کرده یعنی تقریباً ۲۰ سال بعد از جابر بن عبدالله انصاری، علی در کوفه عبدالله بن ابی در سال ۸۷ ه.ق وفات یافته و علی ابوطیفیل عامر بن واصله که در سال ۱۱۰ ه.ق از دنیا رفته که همه اینها بعد از جابر بوده اند _ شنیده بود که عبدالله انیس جهنی حدیثی راجع به قصاص از پیامبر شنیده و از هر کسی که می پرسید کسی این حدیث را به یاد نداشت، اینقدر مسئله مهم بوده که می گوید: به بازار رفتم و شتری خریدم و به مصر رفتم، یک ماه این مسافرت طول کشید، در مصر سراغ منزل عبدالله انیس را گرفتم و او را پیدا کردم، حدیث را از او پرسیدم و برگشتم.

طی مثلاً از عبدالله بن زید نقل می‌کنند که می‌گوید من سه سال در مدینه اقامت کردم و هدفم این بود که یک حدیث را از ناقل اصلی آن بشنوم. ممکن است در این امور بعضاً مبالغه هم صورت گیرد اما اصل مسئله که نقل حدیث اینقدر مهم بوده که این مشقات را تحمل می‌کردند قابل انکار نیست.

با همه اهمیتی که نقل حدیث داشت تقریباً تا نیمه قرن دوم حدیث تدوین نشده بود و عمده نقل احادیث، نقل سینه به سینه و شفاهی بود- این بر اساس تدوین حدیث در نزد اهل سنت است و اما کیفیت تدوین حدیث نزد شیعه را بعداً بحث خواهیم کرد- البته در بین اصحاب کسانی بودند که نوشته‌هایی از احادیث داشتند ولی پراکنده بود، مثلاً عبدالله بن عمرو، جابر بن عبدالله انصاری، ابن عباس، ابو هریره و... از جمله کسانی بودند که دست نوشته‌هایی از احادیث پیامبر داشتند که در همان زمان پیامبر نوشته بودند. امام علی(ع) و امام حسن(ع) هم نوشته‌هایی داشته‌اند که در بخش دیگری به آنها اشاره می‌کنیم.

مثلاً داستانی را حسن بن عمرو بن ابیه نقل می‌کند که من یک حدیثی را برای ابوهریره نقل کردم، ابوهریره انکار کرد و گفت: این حدیث را به خاطر ندارم، حسن بن عمرو می‌گوید: به ابوهریره گفتم: من این حدیث را از خودت شنیده‌ام، گفت اگر از من شنیده‌ای باید در بین نوشته‌هایم باشد، حسن بن عمرو گوید: با هم به خانه‌اش رفتیم و او نوشته‌هایش را جستجو کرد و حدیث را پیدا کرد پس معلوم می‌شود که نوشته‌هایی داشته‌اند ولی به طور پراکنده، به هر حال صحیفه‌هایی از بعضی اصحاب باقی مانده که می‌توان به صحیفه جابر بن عبدالله، ابن عباس و ابوهریره اشاره کرد که بعضی از احادیثی را که از پیغمبر شنیده بودند در این صحیفه‌ها یادداشت کرده بودند.

علل عدم کتابت حدیث:

سوال اصلی این است که چرا احادیث پیامبر با همه اهمیتی که داشت کتبت نشد؟ و چرا حتی کسانی که در زمان پیامبر(ص) نوشته‌هایی داشتند بعضی از آنها بعد از رحلت حضرت رسول (ص) این نوشته‌ها را از بین بردند؟ در پاسخ به سوال فوق وجوهی را می‌توان ذکر کرد که در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم:

(۱) در زمان خود پیامبر(ص) شاید هنوز اهمیت کتبت روشن نبود و نمی‌دانستند روزی پیش خواهد آمد که به شدت محتاج احادیث پیامبر خواهند بود و لذا سهولت دسترسی به خود پیامبر(ص) برای کسانی که پیرامون ایشان بودند فضائی را ایجاد کرده بود که چندان به کتابت حدیث اهمیت نمی‌دادند و اگر مشکلی پیش می‌آمد به پیامبر مراجعه می‌کردند و مشکل بر طرف می‌شد و فکر نمی‌کردند که بعد از پیامبر بین خودشان اختلاف می‌افتد و در نسل‌های بعد هم مشکلاتی پیش خواهد آمد.

۲) در زمان پیامبر(ص) کسانی که نوشتن بلد بودند و ابزار کتابت را در اختیار داشتند، زیاد نبودند لذا این عامل هم در عدم کتابت بی تأثیر نبود.

۳) مسئله دیگری که بعضی از منابع اهل سنت به آن اشاره کرده اند این است که خود پیغمبر(ص) از نوشتن نهی کرده است روایتی را از پیامبر(ص) نقل می‌کنند که رسول اکرم(ص) فرموده‌اند: «لا تکتبوا عَنِّي و من کَتَب عَنِّي غیر القرآن فلیمحه و حدّثوا عَنِّي و لا حرج»^۱ یک معنای روایت این است که پیامبر(ص) فرمودند: از من چیزی ننویسید و اگر غیر از قرآن از من چیزی نوشتید محو کنید، اما اشکال ندارد که از من حدیث نقل کنید معنی اینکه حضرت نوشتن را نهی کرده است.

۴) جهت عمده و مهمترین عامل از بین رفتن کتابت حدیث نهی خلیفه دوم (عمر) از کتابت می‌باشد.

بررسی وجوه چهارگانه فوق:

وجوه اول و دوم: مهم و اساسی نیستند.

وجه سوم: معنی نهی پیامبر(ص)

اولاً: در اصل صحت حدیث بحث است و توجیهاتی شده از جمله اینکه خود اهل سنت می‌گویند: این نهی در ابتدای نزول قرآن بوده که امکان التباس و اشتباه قرآن با حدیث پیغمبر وجود داشته است ولی بعدها که طبقه حفاظ قرآن پیدا شدند امکان اشتباه آیات قرآن با احادیث کمتر شد لذا این نهی مربوط به ابتدای نزول قرآن است و می‌گویند که بعداً حتی خود پیامبر(ص) به عبدالله بن عمرو بن عاص اجازه کتابت دادند، این چیزی است که در منابع اهل سنت نقل شده است.

ثانیاً: اگر هم قبول کنیم که نهی از جانب پیامبر وارد شده محدود به زمان خاصی بوده است.

ثالثاً: این روایت معارض دارد و آن روایتی است که پیامبر می‌فرمایند: علم را با کتابت حفظ کنید. لذا بعید است که پیامبر(ص) ناهی از کتابت باشد.

وجه چهارم: در بین وجوه چهارگانه ای که ذکر شد مهمترین عامل عدم کتابت حدیث عامل چهارم است. خلیفه دوم به

طور جدی از کتابت حدیث نهی کرد که بواسطه این نهی نه تنها مسئله کتابت حدیث مورد توجه قرار نگرفت بلکه

حتی کسانی هم که نوشته هائی را از سخنان پیغمبر(ص) داشتند از بین بردند یعنی به طور کلی فضایی ایجاد شد که

۱. تدریب الراوی، ص ۲۸۵.

خیلی اجازه رسمی برای کتابت حدیث نبود، تا قبل از آن شاید اهمیت نمی دادند یا زمینه کتابت وجود نداشت اما ممنوعیت رسمی نداشت ولی وقتی که خلیفه رسماً منع کرد محدودیت جدی تر شد. استدلال عمر برای منع از کتابت حدیث این بود که این احادیث ممکن است با کتاب خدا مخلوط شده و موجب اشتباه گردد. خلیفه دوم می گفت: یهود به کتابت حدیث پرداختند و در نتیجه از کتاب خدا دست برداشتند و این موجب شد که تحریفاتی در دینشان پیش آید. این نهی و استدلالی که خلیفه دوم آورده است باطل است و پاسخ دارد زیرا اگر کتابت صورت بگیرد نه تنها اشتباه بین آیات قرآن و احادیث پیش نمی آید بلکه امکان اشتباه خیلی کمتر می شود بلکه آنچه امکان اشتباه آیات و احادیث را بالا می برد عدم کتابت و اتکاء به نقل سینه به سینه و شفاهی است.

دیدگاه صحابه در مورد کتابت حدیث:

به طور کلی بین صحابه در مورد کتابت حدیث دو دیدگاه وجود داشت:

(۱) عده ای از صحابه کتابت حدیث را مباح و جائز می دانستند

از جمله علی بن ابی طالب (ع)، حسن بن علی (ع)، جابر بن عبدالله انصاری، سعید بن جبیر، ابن عباس و ... که اینها جزء گروهی بودند که مدافع کتابت حدیث بودند.

(۲) عده ای که مخالف کتابت حدیث بودند که در رأس آنها

خلیفه دوم بود و جمع دیگری هم به تبع او بر این عقیده بودند.

عمر را نوعاً جزء مانعین کتابت حدیث ذکر کرده اند اما سیوطی او را جزء مجوزین کتابت آورده است که قطعاً صحیح نمی باشد زیرا عمر رسماً کتابت را منع کرده است. با همه این اختلافاتی که بین اصحاب بود گروهی که کتابت را جایز می دانستند نوشته های خود را حفظ کرده اند از جمله کتاب علی (ع) که امام باقر (ع) در روایتی احادیثی را مستند به این کتاب ذکر می کند که در کتاب علی (ع) این روایت آمده است. کتاب علی (ع) روایاتی بوده که پیامبر (ص) به ایشان املا کرده بود و به عنوان «کتاب علی» معروف است.

آنچه که بیان کردیم عوامل عدم کتابت حدیث بودند که باعث شد حدیث حدوداً در یک دوره صد و سی ساله کتابت نشود.

بحث جلسه آینده: درباره برداشته شدن منع کتابت حدیث و چگونگی تدوین حدیث خواهد بود.

«والحمد لله رب العالمین»